

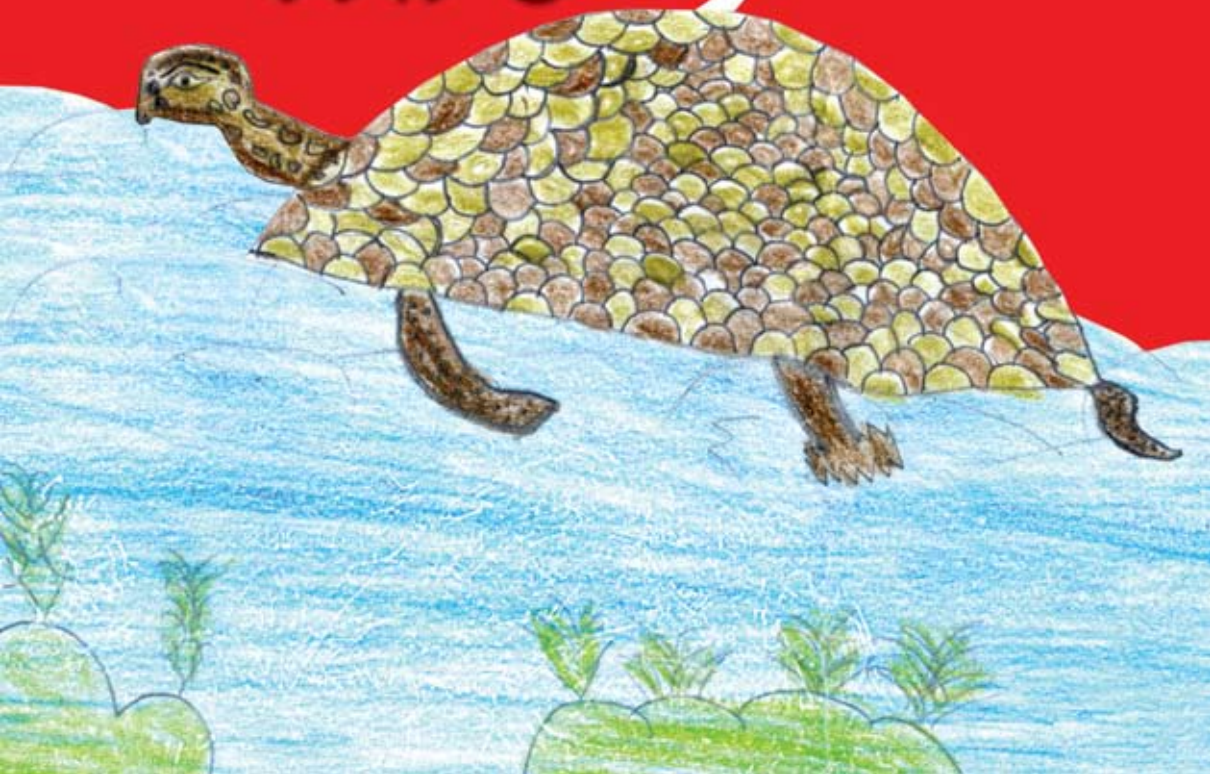


سازمان منطقه آزاد قشم
مدیریت میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری

ماجراهای

عمولاکی

9 لاکی کوچولوها





سازمان منطقه آزاد قشم
مدیریت میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری

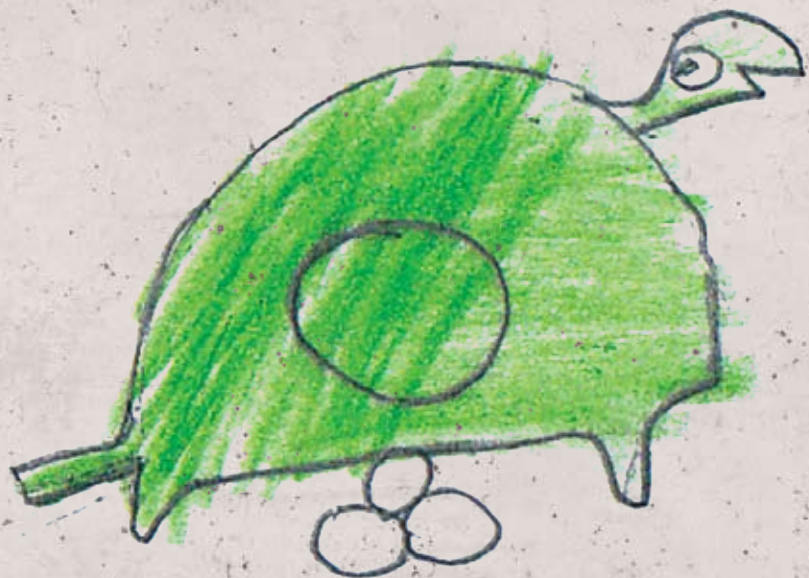
سازمان منطقه آزاد قشم
مدیریت میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری
Cultural Heritage, Handicrafts and Tourism
office, Qeshm Free Zone

به نام خدا





یکی بود، یکی نبود. توی دنیای بزرگ، زیر گنبد کبود، توی دریای کبود، یه عمولاکی دانا بود که خیلی هم مهربون بود. عمولاکی به همراه مامالاکی، بابالاکی، خاله لاک و زن عمولاکی و کلی لاک پشت کوچولو، یه گروه خانوادگی داشتن به اسم «شیب درازی» ها. اونا وسط دریاها ی آزاد زندگی می کردند.

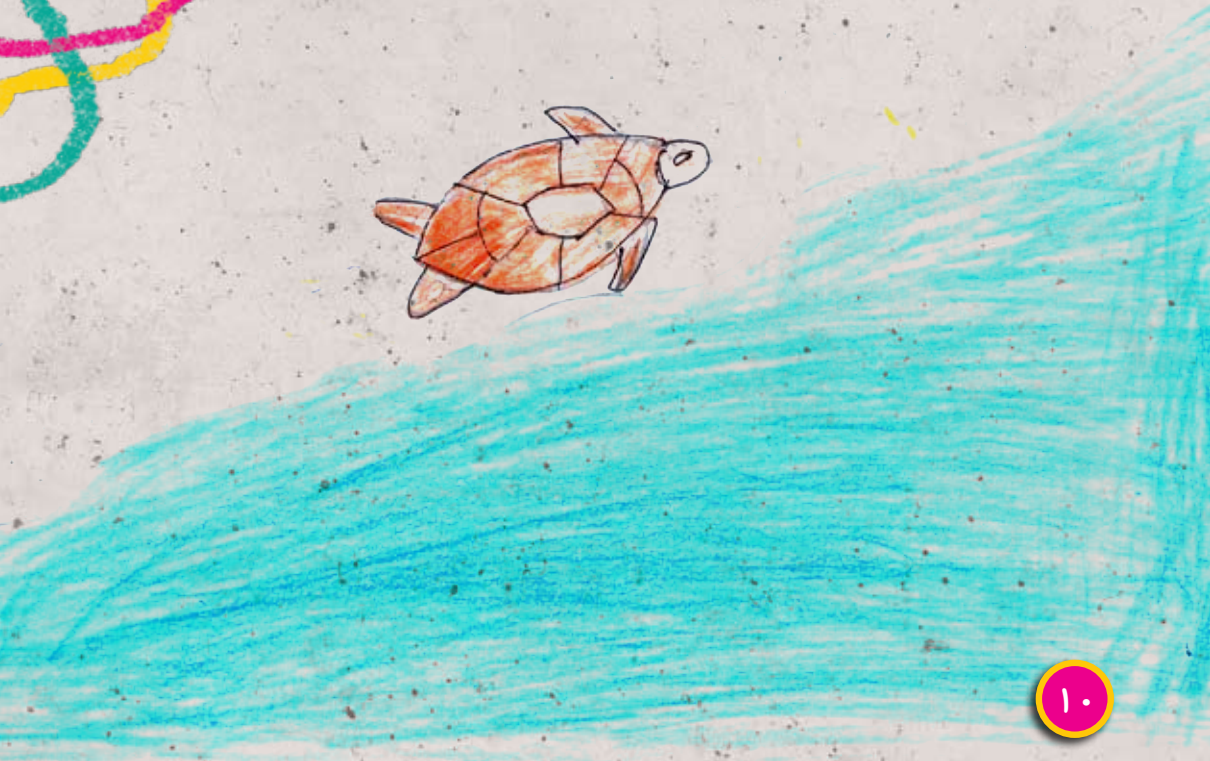




به روز بهاری قشنگ، یه لاکِ کوچولو تخمش رو شکست و به دنیا اومد. خاکهای دور و برش رو کنار زد و با خواهرهای تازه متولدش به سمت دریا به راه افتادند. سوار موج شدند و شناکان به جلو رفتند. رفتند و رفتند تا به گروه رسیدن. لاکِ کوچولوها در حال بازی و شیطنت بودن. می گشتن و غذا پیدا می کردن. با هم قایم موشک بازی می کردند. عمولاکی دانا هم چیزهای زیادی بهشون یاد می داد.

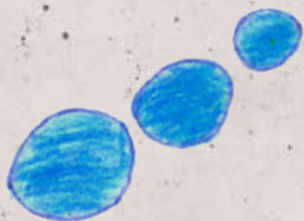
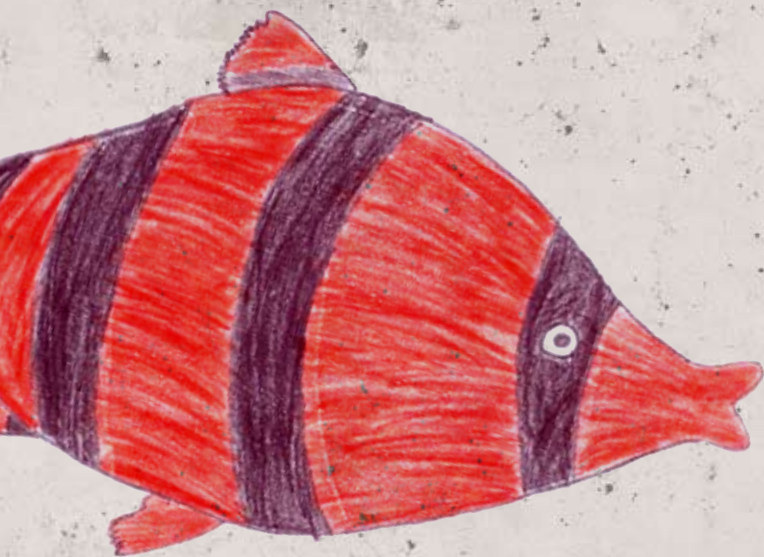


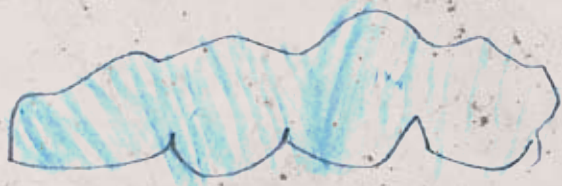
تا اینکه روز تولد عمو لاکی رسید. عمو لاکی ۴۰ ساله می‌شد.
لاکی کوچولوها دلشون می‌خواست عمولاکی رو خوشحال
کنند. واسه همین تصمیم گرفتند یه جشن تولد قشنگ
براش برپا کنند. اونا رفتند تا اعماق آب و از بین اسفنجهای
خوشمزه و رنگارنگ، چند تاییش رو که از همه خوشمزه‌تر
بود جدا کردند. بعد با کمک هم اونا رو روی هم چیدن و شد
یه کیک اسفنجی زیبا. از همه طرف با پوزه‌ی منقار مانندشون
اطراف کیک رو گرفتند.



لاکی ورزشکار هم مسئول هدایت گروه شد. با شماره ۳ حرکت. آماده این؟ یک، دو، سه! لاکی راستی‌ها سرعتشون رو کم کنند. حالا لاکی چپی‌ها سرعت بیشتر. خوبه. خوبه. خوب! بالاخره با کمک همدیگه رسیدن به عمو لاکی که کف دریا نشسته بود و داشت حمام می‌کرد. چطوری؟ خوب، راستش به کمک ماهی‌ها. ماهی کوچولوها داشتن جلبکهای روی لاکش رو براش تمیز می‌کردن.

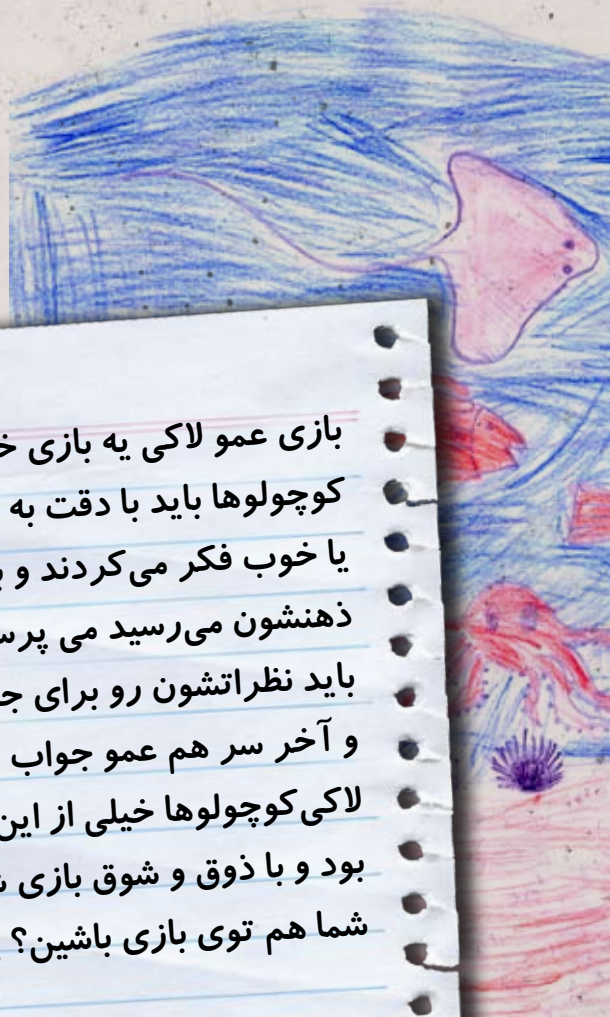






عمولاکی یهو دید همه‌ی لاکی کوچولوها با یه کیک
اسفنجی خوشمزه اومدن پیشش و گفتن عمولاکی
مهربون تولدت مبارک. اشک شوق توی چشمهای عمو
جمع شد. دستی به سر لاکی کوچولوها کشید و از شون
تشکر کرد. بعد گفت به مناسبت تولدم می خواهم با
هم یه بازی جالب بک نیم. موافقین؟ لاکی کوچولوها
که عاشق بازی بودند با کمال میل پذیرفتن.

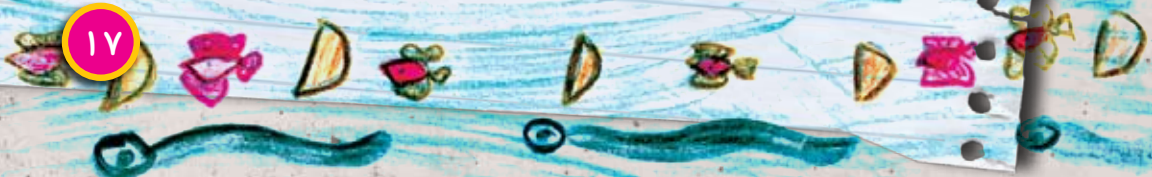




بازی عمو لاکی یه بازی خیلی بامزه بود. لاکی کوچولوها باید با دقت به اطرافشون نگاه می کردند. یا خوب فکر می کردند و بهترین سوالی رو که به ذهنشون می رسید می پرسیدن. بعد لاکی های دیگه باید نظراتشون رو برای جواب سوال می گفتن و آخر سر هم عمو جواب سوال رو می داد. لاکی کوچولوها خیلی از این بازی خوششون اومده بود و با ذوق و شوق بازی شروع شد. دوست دارین شما هم توی بازی باشین؟ پس بزنین بریم.



لاکی کوچولوی دانشمند: چرا دست و پای ما اینطوریه؟
لاکی کوچولوی خندان: شاید چون خدا یادش رفته برامون
انگشت بذاره! هه هه هه!
لاکی کوچولوی شاعر: تا بتونیم با نقشهای قشنگ و پوست
نازک و نرمون، زیباترین لاک پشت باشیم!
عمو لاکی: عزیزان من! این فرم باله مانند، مخصوص ما
لاک پشت‌های دریاییه که کمک می‌کنه تا بتونیم توی آب
شنا کنیم و شاد باشیم.





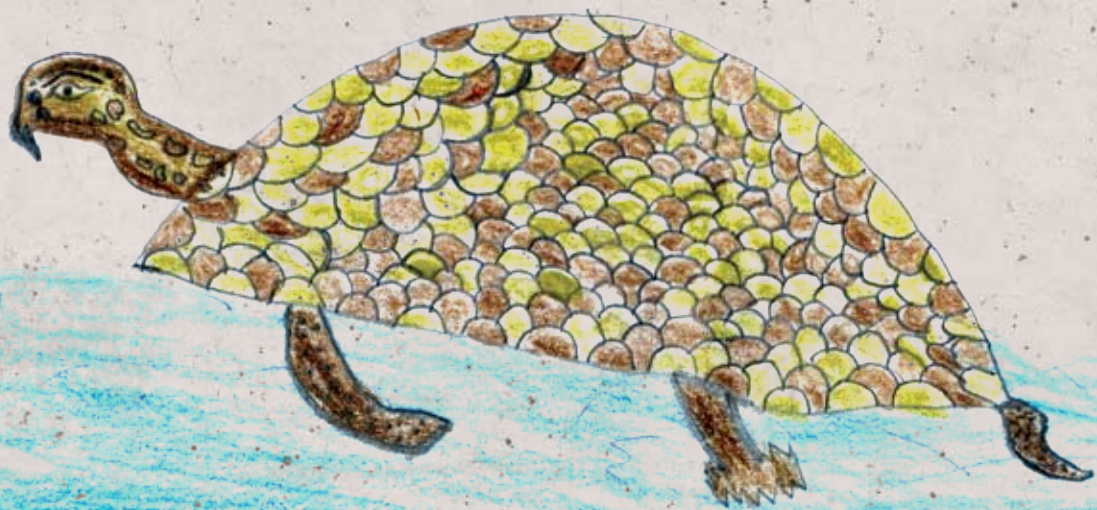
(لاکی کوچولوی شاعر: درسته که ما زیباترین لاک

پشتهای دریا هستیم؟

لاکی کوچولوی دانشمند: به نظر من هر کی، خودش
باشه زیباست. پس ما خیلی زیبایییم.

لاکی کوچولوی خندان: بله، بله، هه، هه، هه! به شرطی که
خوب بخندیم.

عمو لاکی: آره عزیزم! ما از زیباترین و رنگارنگ‌ترین
لاک‌پشتهای دریایییم. خصوصا این نوار کهربایی و قهوه
ای لاکمون، ما رو زیباتر هم کرده.)



لاکی کوچولوی ورزشکار: میگما از ما بزرگ تر و سنگین تر هست یا ما از همه لاک پشتها قویتریم؟

لاکی کوچولوی دانشمند: باید یری روی ترازو. من می تونم به ترازو درست کنم.

لاکی کوچولوی شاعر: کی گفته قوی بودن به وزنه! ما قویتریم چون صبر و تحملمون بالاست.


عمو لاکی: اتفاقا ما از سبک ترین لاک پشتهای دریاییم. مثلا من الان ۶۰ کیلو بیشتر نیستم. درسته که ۶۰ کیلو کم نیست ولی چون ما بیشتر توی آیم و شنا می کنیم، میتونیم وزن بیشتری داشته باشیم. واسه همین عمو لاک چرمی با اینکه راحت توی آب شنا می کنه، از همه سنگین تره و ۸۰۰ کیلو وزنش.





لاکی کوچولوی حواسپرت: ببخشید کسی پرسیده چرا
پوزه مون این شکلیه؟ من خوب یادم نمی مونه آخه!
لاکی کوچولوی خندان: نه بابا هیچکس نپرسیده. هه هه هه.
خیلی دوست دارم. باعث میشی کلی خوشحال شیم.
لاکی کوچولوی تپل: خوب معلومه! واسه این که به چیزهای
خوشمزه راحت برسیم.
عمو لاکی: آفرین! حق با توه. ما با کمک این پوزه درازمونه
که می تونیم موجودات بدون استخون رو از توی سوراخها
شکار کنیم یا اسفنجهای خوشمزه رو از وسط اسفنجها جدا و
نوش جان کنیم.





لاکی کوچولوی خندان: عمو، ماما لاکی امسال هم برای من خواهر و برادر به دنیا میاره؟

لاکی کوچولوی حواسپرت: اه! حواسم نبود باید جواب هم بدم. بذارین فکر کنم. آهان. ببخشید سوال چی بود؟

لاکی کوچولوی شاعر: و عشق امسال هم نوید خواهران و برادرانی زیبا را به ما می‌دهد.


عمو لاکی: نه! عزیزای دلم. ماما لاکی ها از حدود ۱۵ تا ۲۰ سالگی تا حدودی ۴۰ سالگی می‌تونن بچه‌های کوچولو به دنیا بیارن. ولی چون هر بار که به ساحل میرن ۱۰۰ تا، ۲۰۰ تایی تخم میذارن، برای سری بعد به یه استراحت یکی دو ساله احتیاج دارن. واسه همین امسال ماما لاکی موقع استراحتشه. حالا ببینیم سال بعد چی میشه. شاید سال بعد رفت شیب‌دراز.



یهو لاکی کوچولوی تنبل گفت: اه! من الان یادم افتاد سوال
نپرسیدم!
همه زدند زیر خنده. عمو لاکی گفت خوب پیرس عزیزم.

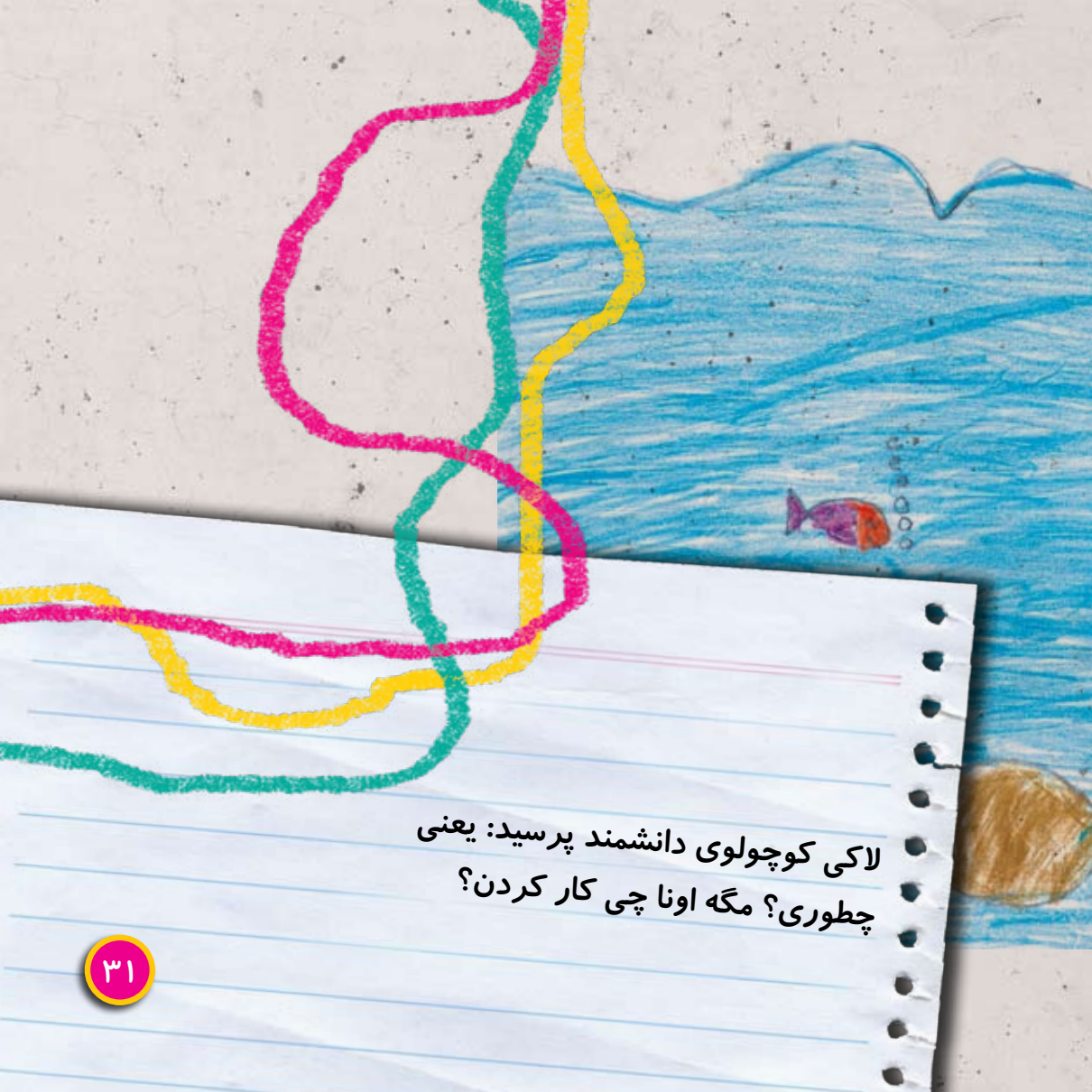
لاکی کوچولوی تنبل گفت: چرا اسم گروه ما شیب درازی هاست؟
لاکی کوچولوی خندان گفت: چون شیب لاکمون زیاده! هه هه هه!
لاکی کوچولوی شاعر گفت: چون روی شیبهای دراز می توان سر
خورد تا دور!






عمو لاکی گفت: عزیزان من! شیب دراز اسم زادگاهمونه. هر
ماما لاکی ای از گروه ما وقتی می خواد بره به ساحل و تخم
بذاره، میره توی ساحل شیب دراز که باباجی لاکی و ماماجی
لاکی - پدربزرگ و مادربزرگمون - و پدرها و مادرهاشون هم
اونجا به دنیا اومدن. شیب دراز یه روستاست که مردم خیلی
مهربونی داره. اگر کمکهای اونا نبود ما الان حتی از همین
تعدادی که هستیم خیلی کمتر بودیم.





لاکی کوچولوی دانشمند پرسید: یعنی
چطوری؟ مگه اونا چی کار کردن؟





عمو لاکي گفـت: لاکي هاي عزيزم، جونم براتون بگه که سالها پيش از اين، اجداد ما هم مثل خيلي از حيوونهاي ديگه با خوشي و شادي زندگي مي کردند. توي آنها پر بود از غذاهاي خوشمزه. خلاصه روزگار لاک لاک مستوني بود. هر وقت يه مامالاکي مي خواست تخم بذاره، مي رفت به ساحل ماسه اي. اونقدری از دريا دور مي شد که مطمئن باشه آب وقتي بالای بالاست هم به اونجا نمي رسه. بعد يه بوته اي درختي چيزي پيدا مي کرد. زيرش يا نزديکش گودالي مي کند و تخم ميذاشت. اون وقت روی گودال رو مي پوشوند و بر مي گشت به دريا.





گاهی بعضی حیوانا چند تایی از تخمها رو می خوردن ولی بیشترشون می شدن لاک پشتهای خوشگل و مامانی که البته بعضی هاشون از دست ماهی بزرگا چون سالم به در می بردن و می اومدن پیش گروه. تا اینکه کم کم آدمها توی همه ساحلها خونه ساختن. ماما لاکي ها با ترس و لرز از اینکه یه وقت شکا بشن بدو بدو می رفتن تخم می داشتن و بر می گشتن. ولی خیلی از تخم ها به جای لاک پشت تبدیل به نیمرو می شدن. ما اون روزا خیلی غصه می خوردیم. تا اینکه مردم مهربون شیب دراز به کمک آدمهای دوست اومدن. اونا وضعیت ما رو به همه گفتن. برامون حفاظ درست کردن. از اون موقع دیگه تخمهامون رو توی حفاظ نگه می دارند و ازشون مراقبت می کنند. آره! عزیزای دلم! اگه مراقبت و دوستی اونا نبود شاید شماها الان اینجا پیش ما نبودین.



لاکی کوچولوی خندان گفت: وای! دستشون درد نکنه! اگه نبودن
و من به دنیا نمی‌اومدم که جمعتون بدون من صفایی نداشت.
لاکی کوچولوها زدند زیر خنده. لاکی کوچولوی ورزشکار گفت من
یه پیشنهادی دارم. پیشنهاد می‌کنم تشکرمون رو روی یه کاغذ
بنویسیم و همه مون زیرش رو امضا کنیم. بعد من به عنوان قهرمان
شنا، پستچیتون میشم و این نامه رو به ساحل می‌برم. همه‌ی لاکی‌ها
براش هورا کشیدن. یه کاغذ دریایی آوردن و روش نوشتن: «بر و
بچه‌های شیب دراز متشکریم که امید رو در دل ما زنده کردین.
امیدواریم هر روز به تعداد آدمهای دوست مثل شما اضافه بشه.»
بعد هم همگی زیرش رو با نقش لاکه‌اشون امضا کردند.





حالا اگه گذرتون به شیب دراز افتاد، بینین این نامه
به دستتون رسیده یا نه. اگر رسیده بود که هیچ.
اگه نرسیده بود شما بهشون بگین که ما لاک پشتها
چقدر ازشون ممنونیم.



سازمان منطقه آزاد قشم
مدیریت میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری

سازمان منطقه آزاد قشم
مدیریت میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری
Cultural Heritage, Handicrafts and Tourism
office, Qeshm Free Zone

